

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

دیدگاه مرحوم محقق اصفهانی

گفتیم برخی بزرگان مانند مرحوم امام و مرحوم خوئی بیانی دارند که اصل آن در کلمات مرحوم اصفهانی ذکر شده است. مرحوم اصفهانی در بیان تحقیق، بحث را به سه قسمت تقسیم نموده و در قسمت اول ابتدا می‌فرماید: مراد از حال در محل نزاع حال نطق، نسبت و تلبس نیست و در نهایت به این نتیجه می‌رسند که باید عنوان محل بحث به گونه‌ای بیان شود که تعبیر «حال» در آن وجود نداشته باشد.

در ادامه می‌فرماید: مشتق مانند «ضارب» چه از لحاظ مفهوم تصویری و چه از لحاظ مفهوم تصدیقی یا حمل و تطبیق بر ذات، اعم از این‌که مراد حال نطق، نسبت و یا تلبس باشد از دو چیز بیگانه است؛ مورد اول این است که مسلم زمان به صورت مطلق از مدلول و موضوع له اسماء و اوصاف از جمله اسم فاعل و مشتقات خارج است و علمای اهل ادب نسبت به آن تسالم دارند.

مورد دوم در جملاتی مانند «زید ضارب» مطرح می‌شود که مربوط به زمان نطق و تکلم متکلم است. در این جملات نیز مسلم زمان نطق، نسبت و تلبس وجود ندارد چرا که اگر زمان نطق مربوط به قضیه باشد سبب می‌شود در جملاتی مانند «زید ضارب أمس» که تلبس در گذشته است قائل به مجاز شویم حال آن‌که ادباء می‌گویند استعمال مذکور صحیح و حقیقی است چون این جمله دلالت بر زمان نطق ندارد و یک جزء موضوع له باید کنار برود.

ایشان در ادامه و در مورد زمان نسبت می‌فرماید: در مواردی تصور نسبت زمانی ممکن نیست چه رسد به این‌که با تشکیل قضیه بگوئیم مراد زمان نسبت است؛ به عنوان نمونه در جمله «الله تبارک و تعالی عالم» که علم به خداوند متعال نسبت داده می‌شود به هیچ وجه زمان نسبت قابل تصور نیست چرا که خداوند تبارک و تعالی فوق زمان است. در مورد زمان تلبس نیز همان اشکالی که در زمان نسبت وجود دارد مطرح می‌شود چرا که نمی‌توان گفت خداوند متعال چه زمانی تلبس به علم پیدا نموده است حال آن‌که استعمال مشتق در مورد خدای متعال حقیقی است.

ایشان در انتها می‌فرماید: در تصویر محل نزاع صحیح این است که بگوئیم آیا مفهوم مطابق بر مشتق آن است که ذات تلبس به مبدأ داشته باشد یا این‌که از اعم از متلبس و منقضی مقصود می‌باشد و یا این‌که به صورت کلی بگوئیم زمان نطق، نسبت و تلبس هیچ دخالتی در محل نزاع ندارد.

مرحوم اصفهانی در قسمت دوم می‌فرماید: بر فرض که نتوان از قید «حال» صرف نظر نموده و بگوئیم باید از آن زمانی اراده شود، هر چند برخی بزرگان مانند مرحوم صاحب فصول می‌گویند مراد حال نطق است اما به نظر ایشان با توجه به دلیل و مؤیدی که مرحوم آخوند ذکر نمود، به هیچ وجه زمان نطق قابل تصور و محتمل نیست؛ در نتیجه قید «حال» مردد میان زمان تلبس و زمان نسبت خواهد بود. ایشان در ادامه می‌فرماید: بین این دو زمان نیز همان‌گونه که مرحوم آخوند فرمود بهتر این است

که زمان تلبس را اراده نمود. با این فرض، تبیین عنوان محل نزاع به این صورت است که آیا مشتق برای عنوانی وضع شده است که مطابق خارجی این عنوان ذات متلبس به مبدأ است یا خیر؟!

مرحوم اصفهانی گویا در رد نظریه مرحوم مشکینی و مانند ایشان که فرمودند: اگر مشتق برای متلبس در حال تلبس وضع شده باشد بی معنا و لغو است می‌فرماید: مقصود متلبس در زمان یا حال تلبس نیست چرا که مسلم این برداشت لغو می‌باشد. در نظر ایشان تبیین زمان تلبس به این صورت است که مشتق دارای معنائی است که مطابق آن ذات متصف و متلبس به آن مبدأ می‌باشد.

اما این‌که نمی‌توان زمان نسبت را معیار قرار داد به این جهت است که نسبت متقوم به قضیه و حمل بوده و ظهور در اتحاد و نسبت میان موضوع و محمول دارد به این معنا که تا قضیه تشکیل داده نشود نسبت موجود نمی‌شود، حال آن‌که بحث ما در مفهوم تصویری مشتق است نه مفهوم تصدیقی آن. به بیان دیگر مسئله نسبت طبق مفهوم تصدیقی مطرح می‌شود، در حالی‌که مفهوم تصدیقی از محل نزاع خارج می‌باشد.^[1]

مرحوم اصفهانی در ادامه می‌فرماید: البته هر چند قضیه حملیه دال بر اتحاد زمان نسبت به تلبس است اما اگر وصف نقش معرف و طریقت را داشته باشد ظهور در قضیه حملیه و اتحاد نسبت و تلبس نداشته و از آن تخلف پیدا می‌کند؛ به عنوان نمونه اگر زوجه‌ای به طلاق بائن، از همسر خود جدا شد، در این صورت تلبس از بین رفته است اما در عین حال عرف همچنان او را همسر آن مرد می‌داند چون وصف یعنی زوجیت نسبت به این زن عنوان طریق و معرف را دارد و مانند این است که زوجه در قضیه حملیه به کار نرفته باشد.

فرض دیگری که مرحوم اصفهانی به آن پرداخته و طبق آن اثبات نموده که اتحاد بین دو زمان اضعف می‌باشد در جملات فعلیه است؛ به این بیان که اگر وصفی در جمله فعلیه به شیئی نسبت داده شود اتحاد بین دو زمان در جایی که در جمله حملیه عنوان معرفیت وجود داشته باشد اضعف است چون ظهور قضیه حملیه در اتحاد بود اما در این قبیل تعابیر مجرد عدم تقیید بوده و تنها نشان می‌دهد که در مقام بیان می‌باشد؛ مانند این‌که در جمله «جاءنی الضارب»، علت ظهور ضارب در متلبس به ضرب یعنی این شخص در حالی‌که می‌آمد زد به جهت خود لفظ ضارب نیست بلکه بخاطر جمله می‌باشد. بنابراین جمله «جاءنی الیوم الضارب بالامس» صحیح بوده و در آن مجاز وجود ندارد. مؤید مدعای مذکور این است که اگر در این جمله متکلم در مقام بیان نبوده و به عنوان مثال در مقام اهمال باشد، این جمله ظهور در تلبس به ضرب ندارد.^[2]

بررسی دیدگاه مرحوم محقق اصفهانی

نسبت به نظریه مرحوم اصفهانی دو مطلب به ذهن می‌رسد:

مطلب اول: مرحوم اصفهانی فرمود: سه زمان نطق، تلبس و نسبت متأخر از وضع واضع هستند پس نمی‌توان آن را در موضوع له قرار داد. در اشکال گفتیم مؤخر بودن این‌ها از لحاظ وجود است اما از لحاظ تصور چنین نیست. صرف نظر از این اشکال آن‌چه در مورد قسمت اول نظریه مرحوم اصفهانی به ذهن می‌رسد این است که هر چند اصل کلام ایشان یعنی این‌که مقصود از حال هیچ کدام از آن سه زمان نباشد مورد قبول بوده و باید کلمه حال از محل نزاع خارج شود اما در هر صورت این تعبیر در کلمات مورد استفاده قرار گرفته پس باید دید به چه معنا بوده و کدام بهتر است؟!

مطلب دوم: روشن است که مقصود از حال، زمان نطق متکلم و یا حتی زمان نسبت نیست چون در این دو مورد انقضاء معنا ندارد. علاوه بر این زمان نسبت دو نوع است: الف- نسبت تصدیقی و موجود در قضیه: زمانی‌که قضیه تشکیل داده شده و

می‌گوئیم «زید ضارب» ب- نسبت ربطی میان ذات و مبدأ. ظاهر این است که مقصود از نسبت در کلمات نسبت تصدیقی و حمل است اما این نوع داخل در محل بحث ما نیست. در عنوان محل بحث ما متکلم ربط میان ذات و مبدأ را مدنظر قرار می‌دهد که از آن به زمان نسبت تعبیر می‌شود؛ در نتیجه حق با مرحوم آخوند بوده و مراد از حال، حال تلبس است.

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. من مقیدم این عبارات را حتماً ببینید. وسوسه شما را نگیرد که اینها بی‌خود و اضافه است! گاهی اوقات یک نکاتی در همین وجود دارد که کلید حل بعضی از مباحث حتی فقهی و اصولی و تفسیری می‌شود. الآن شما ببینید در همین عباراتی که در بحث دیروز از ایشان خواندیم، ایشان می‌گویند زمان و نسبت در اوصاف خدا معنا ندارد چون خدا فوق زمان است ما نمی‌توانیم یک ذاتی است، یک علمی است و یک نسبتی را آنجا مطرح کنیم، پس بالاخره باید یک معنای دیگری کرد این اوصاف علیم، حکیم، قدیر، اینها را به خدا اسناد می‌دهیم به چه معناست؟ یعنی گاهی اوقات بعضی از این مباحث بعضی از قواعد فلسفی را تثبیت می‌کند، ممکن است در فلسفه برای وحدت بین ذات و صفات در خدای تبارک و تعالی از یک راه‌های دیگری وارد می‌شوند، من یادم نمی‌آید که آنجا از راه‌های بحث‌های مشتق اصولی وارد شده باشند ولی همین‌ها هم می‌تواند بعضی از آن قواعد فلسفی را برای ما تحکیم کند، یعنی وقتی می‌گوئیم آنجا تلبس معنا ندارد، نسبت معنا ندارد، وقتی نشد می‌گوئیم پس عینیت است و اصلاً دوئیتی نیست تا بگوئیم یک ذاتی تلبس به علم پیدا کرد یا این علم نسبت داده شود به خدای تبارک و تعالی، لذا من خواهش می‌کنم خوب عنایت کنید و حوصله کنید، علم با صبر و حوصله به دست می‌آید، اینکه آدم با سرعت یک مطالبی را در ذهنش انبار کند مثل کسی است که فرض کنید دائماً پول به او بدهند تا جمع کند اما قدرت اینکه این را چطور در گردش اقتصاد بیندازد تا مولد بشود نداشته باشد، کسی پدرش از دنیا برود و او هم ثروتمند باشد و ثروت گزافی به این بچه‌ها می‌رسد، قدرت ندارد که این را بیندازد در گردش اقتصاد، این مباحث هم همینطور است و ما باید با صبر و حوصله بحث را پیش ببریم و دائماً به اعماق بحث برویم یک مطالب و نکات جدیدی را به دست بیاوریم.

[2]. «113- قوله [قدس سره]: المراد بالحال في عنوان المسألة: حال التلبس، لا حال النطق ... الخ). تحقيق المقام: أن المراد من الوضع للمتلبس في الحال أو للأعم هو أن مفهوم المشتق نحو مفهوم لا ينطبق إلا على المتلبس بالمبدأ- في مرحلة الحمل و التطبيق- أو ينطبق عليه و على المنقضي عنه المبدأ. فزمان الحال- سواء اضيف إلى النطق أو إلى النسبة الحكمية أو التلبس- أجنبي عن مفاد المشتق و مفهومه، و عن مرحلة حمله و تطبيقه: أما عدم أخذه في مفهومه؛ فلما تسالموا عليه من خروج الزمان مطلقاً عن مداليل الأسماء- و منها الأوصاف- مضافاً إلى ما سيجيء إن شاء الله تعالى. و أما عدم أخذ أحد الأزمنة في مرحلة الحمل و الصدق- و إن لم يؤخذ في المدلول- فتوضيحه: أما عدم وضع الوصف لمعنى ينطبق على المتلبس- في زمان النطق- فللزوم التجوز في (زيد ضارب أمس) إذا كان ظرف تلبسه أمس، و كذا في (زيد كان ضارباً بالأمس)، مع أنه لا منشأ صحيح للتجوز. و دعوى العضدي - الاتفاق على المجازية في (زيد ضارب غدا)- اشتباه منه في تطبيق مورد الاتفاق على المجازية بتخييل أن المراد من الحال حال النطق. و أما عدم الوضع للمتلبس في زمان النسبة فلأن الوصف ربما لا يكون لنسبته زمان، كما في الخارج عن أفق الزمان، فاللازم أن لا يصدق العالم بما له من المعنى عليه- تعالى-؛ حيث إن النسبة الاتحادية- بين ذاته المقدسة و الوصف المزبور- غير واقعة في الزمان. لا يقال: ما لم يقع في الزمان نفس التلبس بالمبدأ، و أما النسبة الحكمية فلا. لأننا نقول: مطلقاً، أن قيام المبدأ بالذات تلبسها به، و هو منشأ لانتزاع وصف عن الذات المتلبسة بالمبدأ، فمطابقة الذات- خارجاً- لهذا الوصف العنواني، هو معنى اتحادهما في الوجود، و الحمل ليس إلا الحكم بهذا الاتحاد الوجودي بين العنوان و المعنون و الوصف و الموصوف. و من الواضح: أن مطابقة ذاته المقدسة لوصف العالم غير واقعة في الزمان. هذا، و لو كان الوصف و الموصوف زمانيين، لكن ربما لا يكون النظر في إجراء الوصف عليه إلى الزمان، كما في حمل الذاتي على ذي الذاتي، كما في (الإنسان حيوان أو ناطق)، أو حمل لوازم الطبيعة عليها، كما في (النار حارة)، فان النظر فيها إلى مجرد اتحاد الموضوع و المحمول في الوجود من دون نظر إلى زمان، لا أن مطلقه ملحوظ دون خصوص زمان، كما يساعده الوجدان. و أما عدم الوضع بلحاظ زمان التلبس، فلما سمعت في نظيره أنفاً من أن الوصف ربما لا يكون لمبدئه و تلبس الذات به زمان، كما في الخارج عن أفق الزمان، و لو كان

التلبس في الزمان، لكن ربما لا يكون النظر إليه كما عرفت. و مما ذكرنا تبين وجه عدم أخذ أحد الأزمنة في مفهوم الوصف، مضافاً إلى أن النسبة الحكيمة الاتحادية متأخرة عن مفهوم الوصف المحمول على موصوفه، فلا يعقل تقيّد مفهوم الوصف بزمان النسبة المتأخّرة عنه، كما أن التلبس بالمبدئ إذا كان زمانياً لا يعقل تخلفه عن زمانه، فأخذ التلبس متقيدا بزمانه لغو، لا يفيد فائدة. فالصحيح: أن الوصف موضوع لنحو مفهوم مطابقة المتلبّس بالمبدئ، دون غيره، فلا يصدق إلا عليه من دون ملاحظة أحد الأزمنة، كما سيأتي تحقيقه إن شاء الله. ثم لو أغمضنا عما ذكرنا، فالأنسب هو الثالث، و هو الوضع للمتلبّس بلحاظ حال تلبّسه بالمبدئ؛ بمعنى الوضع لمعنى وصفيّ عنواني مطابقة الذات في زمان تلبّسها بالمبدئ، لا مطابقتها للمتلبّس بالمبدئ في زمان تلبّسه بالمبدئ. فإنه لغو محض، دون الثاني؛ لأن اتحاد زمني النسبة و التلبس - كما هو مقتضى الوجه الثاني - ليس مستندا إلى ظهور الوصف في معناه، بل إلى ظهور قضية الحمل؛ لأن مفاد الحمل الشائع هو الاتحاد في الوجود. فظهور الحمل دالّ على اتحاد زمني النسبة و تلبس الموضوع بمبدئ المحمول، و إلا لم يكن اتحاد بينهما في الوجود، و لذا ربما يتخلف هذا الظهور فيما إذا كان الوصف معرّفا لا عنوانا، فإنّ الوصف في حالتي العنوانية و المعرفية مستعمل في معنى مطابقة المتلبّس بالمبدئ حقيقة، إلا أن الغرض من الحمل عند المعرفية ليس إفادة اتحاد الموضوع مع مفهوم المحمول في الوجود، بل الغرض الإشارة إلى حقيقة الموضوع بمعرفية الوصف و طريقيّته، كما في (هذه زوجة زيد) إذا كانت بائنة منه، فزمان النسبة الحملية غير زمان التلبّس، مع أن الوصف على ما هو عليه من المعنى. و أوضح منه: ما إذا نسب إلى الوصف شيء، فإن الظهور في الاتحاد بين الزمانين أضعف؛ لاستناده إلى مجرد عدم التقييد، و كونه في مقام البيان، كما في (جاءني الضارب)، فإنّ ظهور الضارب في المتلبس بالضرب - حال إسناد المجيء إليه - مستند إلى ما ذكرنا، لا إلى ظهور الوصف في معناه، و لذا يصح (جاءني اليوم الضارب بالأمس) من دون تصرّف في الوصف، و يؤيّده عدم ظهور الكلام في شيء إذا كان المتكلّم في مقام الإهمال. فافهم جيّدا. «نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج1، ص: 187 به بعد.